خشت اول

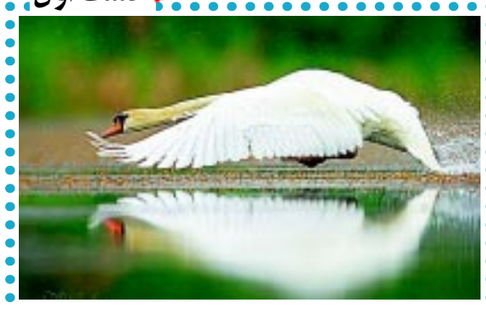

اوقات زیادی!

توت فرنگی، گیلاس، گوجه سبز، زرد آلود، آلبالو، طرح حجاب و عفاف و اوقات فراغت! حدس می زنم اول نوبرانه دهانتان آب افتاد و به آخر نوبرانه که رسیدید، گَس شد. الان با پیچ گوشتی هم نمی توان دهانتان را باز کرد تا با غیظ بپرسید: «مگر اوقات فراغت هم جزو نوبرانه هاست، مثل همان نوبرانه حجاب و عفاف؟» نپرسیده جوابتان را می دهم؛ خانم و آقای محترم خواننده صفحه نسل سوم! جواب این سوالتان را ما نباید، بدهیم. بروید از مسئولانی بپرسید که تابستان نوبر همه چیز را می آورند. بگذریم از طرح حجاب و عفاف که چندی پیش ما چند پاراگراف نوشتیم و از آن چند پاراگراف فقط و فقط دو پاراگراف اول متعلق به این قلم بود و بقیه را به ترتیب مسئول محترم نمونه خوانی، صفحه بندی، غلط گیر نهایی و ... نوشته بودند! اما با اوقات فراغت هم در مملکت ما نوبرانه ای برخورد می شود. یعنی تابستان که می شود خیلی شلوغش می کنند. خیلی طرح و برنامه از همه نوعش را دارند. جدا کن، سوا کن. مثل همان موقع ها که یکی، بار نوبرانه می آورد توی محل و همه زنبیل به دست و به صف! همین می شود که رفتن تابستان همانا و فراموش شدن اوقات فراغت هم همانا. خب ما هم متعلق به همین مملکت هستیم. برای همین تابستان که می شود متناسب با داغی بازار برایتان یادداشت می نویسیم. باور بفرمایید تقصیر ما نیست. اگر این یادداشت را زمستان بنویسیم هیچ کس نمی خواندش، حتی شما خواننده عزیز که توی زمستان میلی به گوجه سبز نداری !

حالا برویم سر اصل نوبرانه؛«اوقات فراغت جوانان». مشکل اول از همین سه کلمه شروع می شود. اصلا چه کسی گفته است که اوقات فراغت فقط برای جوانان است؟ پیرها و میان سال ها اوقات فراغت ندارند یا چرا دل که هیچ کس به فکر اوقات آنان نیست؟ در صورتی که اوقات فراغت یعنی هر زمانی که شخص از کار روتین خود فارغ می شود. از خانم خانه دار و کارمندی که بعد از ظهرها وقت خالی دارد تا محصلی که دارد از مدرسه بر می گردد و سلانه سلانه راه خانه را پیش گرفته، همه شان دارند اوقات فراغت خود را می گذرانند. اصلا اگر منصفانه نگاه کنیم اوقات فراغت پیرزنان و پیرمردان بازنشسته خیلی بیشتر از جوانان است و کمتر کسی هم به فکر این قشر است. جالب اینجاست که خود ایشان هم به فکر خودشان نیستند و فکر می کنند اوقات فراغت برای پیرزنان یعنی همین که با نوه هایش سرگرم باشند و برای پیرمردان یعنی بروند پارک یا سنگک تازه بخرد! برای همین وقتی افراد مسنی را ببینیم که جز این کارهای تکراری، فعالیتی چون رفتن به کوه را انجام می دهند کلی تعجب می کنیم و می گوییم« چه دل خوشی دارند اینها ...»

مشکل غنی نشدن اوقات فراغت هم به همین بر می گردد که نه تعریف درستی از اوقات فراغت داریم و نه تصویر روشنی از خواسته هایمان. نوعی تنبلی هم در این شکل گیری بی تاثیر نیست. شاید شما هم مکرر این جمله را گفته و شنیده باشید که « وقتی بی کارم می خوابم!» این فرصت طلبی برای یافتن اوقاتی برای خوابیدن اگر در زمینه های دیگر به کار گرفته شود، ولو پاک کردن باقالی، حتما نتیجه بهتری عایدمان خواهد شد. حداقل اش این است که یک بار هم که شده به این فکر می کنیم که چطور می توان مثلا دستگاهی ساخت که باقالی را پاک و به اندازه های دلخواه خرد کند. اینجوری از تجمعات اضافه زنان همسایه و میزان غیبت کردن هم کاسته می شود!

اختمان را باز کنید یک بار هم بگویید: «سیب» تا ادامه اش را بگوییم! قصه این است که داشتن اوقات فراغت بدون داشتن سرنخی از اینکه قرار است در این اوقات چه کنیم، می شود اوقات زیادی.

سینما، پارک، تئاتر، نمایشگاه و آموزشگاه در انواع خصوصی، نیمه خصوصی، دولتی، مجانی و نمیه مجانی در چنین حالتی معنی خودشان را از دست می دهند. البته غرض مبرا کردن مسئولان از چرایی عدم داشتن »حُسن« در انجام وظیفه نیست. مقصود این است که یکبار هم خودمان با وجدان خودمان خلوت کنیم و ببینیم دوست داریم چه کاری در اوقات فراغت، به غیر از خوردن و خوابیدن، انجام دهیم تا بعد برسیم سر این موضوع که ابزارش فراهم است یا نه؟!

تا به حال پیش آمده با خودمان فکر کنیم مگر چند سال زنده ایم که همه اش به انجام کارهای روتین بگذرد؟ فکر کردیم رویاهای نوجوانی مان چرا برای همیشه لای دفتر انشاء و دفتر خاطراتمان گم شده است؟ از عشق به ستاره شناسی، آرزوی والیبالیست شدن، گشتن دور دنیا، داشتن کتابخانه ای بزرگ گرفته تا پژوهش در مسائل مختلف و ...(خُب من که نمی دانم توی دفتر انشای تمام آدم ها چه رویاهایی نوشته شده است!) فکر کرده ایم چه طور روزمرگی های رنگ به رنگ حتی نگذاشت اندکی برای رسیدن به خواسته هایمان تلاش کنیم و بعد آنقدر همه چیز دور از دسترس و محال به نظر آمد که برای همیشه عنوان رویا و آرزو را با خود به یدک کشید؟

خوب که چی؟ دارید با خودتان می گویید قرار نیست آدم توی دو ساعت فراغت بعد از ظهرش ستاره شناس یا والیبالست شود؟ بله قرار نیست همه کارها توی همین دو ساعت انجام شود. اما فکر کردن به خواسته ها و ریختن طرح و برنامه و مطالعه حتی در حد یک بروشور، و چنگ زدن به هر نشانه کوچکی می تواند دریچه ای به روی دنیای خواسته های ما باز کند. خرید یک روزنامه و ورق زدن صفحات آن، گوش دادن به یک برنامه رادیویی که دارد با جوان موفقی مصاحبه می کند، رفتن به یک گالری هنری و نمایشگاه، سر زدن به یک کتابخانه و خواندن جدیدترین مجلات، پیگیری فلان ویژه نامه و فلان برنامه و خلاصه هزارتا کار دیگر که ممکن است بدون برنامه ریزی خاص و بر حسب اتفاق انجام شود، دارای صدها نشانه و نشان دادن راه و انداختن قلابی است تا ما را به سمت و سویی هدایت کند که بعدها با یادآوری اش انگشت تقدیر را به دهان می گیریم. کمترین اتفاق این است که فرضا مطالعه ای که امروز از روی تفریح در یک باب خاص انجام می دهیم ممکن است فردا از روی اجبار به کارمان بیاید و موفقیتی دو چندان را در شغل و پیشه نصیبمان بکند .

فقط کمی باید دیدمان را گسترده تر بکنیم تا همه چیز به شرکت در کلاس های مختلف و فوق برنامه های پر هزینه ختم نشود؛ چند نفر را اطرافتان می شناسید که انواع و اقسام کلاس های هنری را رفته اند و آخرش به جز از این شاخه به آن شاخه پریدن چیزی عایدشان شده باشد؟ این به همان نداشتن تصویر درست از خواسته ها برمی گردد.

اگر هنوز هم معتقدید اوقات فراغتمان با رفتن به ورزشگاه و پارک و حضور در آموزشگاه های خصوصی و دولتی پُر می شود، همه را بشارت می دهم به سن کهن سالی که به خریدن سنگک و بازی با نوه ها می گذرد! نخیر؛ اشکال از نویسنده نیست، صددرصد مشکل به خواننده برمی گردد!

■ مهران مصفا

گردش گودری

می گویند تقوا از تخصص لازم تر است؛ قبول اما می گویم آن کس که تخصص ندارد و کاری را می پذیرد، بی تقواست .

❋

خدایا!
من فهمیدم «انا قریب» تو را.
تو می شنوی «انا غریب» مرا ؟

❋

آنکه پرنده نیست نباید بر پرتگاه آشیانه بسازد.

❋

چند صفحه سفید در دفترم می گذارم
خدا را چه دیدی، شاید برگشتی ...

شما بگویید با چه کسی مصاحبه کنیم...
با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

یک قوری چای با فریده مهدوی دامغانی، بانویی که ترجمه را با عشق معنا می کند

اسلام به پنج زبان زنده دنیا

نسل سوم بسیار پخته تر از نسل من است

آنقدر گرم و پر انرژی حرف می زند که دوست نداری لحظه ای از حرف هایش را هم از دست بدهی . بیش از ۲۷ سال است که به قول خود ایشان به حرفه شریف معلمی مشغول و از نوکران پابوس آستان مقدس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است از همان دوران کودکی به کتاب (به ویژه کتاب های کلاسیک که از مواریث فرهنگی جهان باشند، شعر و مهمتر از همه، کتاب هایی درباره ادیان و اعتقادات ملل گوناگون و نیز نوشته هایی مذهبی و روانشناختی) علاقه خاصی داشته به طوری که در نهایت، حرفه ترجمه و نشر آن آثار را برای خود انتخاب کرده است .

فریده مهدوی دامغانی صاحب سه فرزند است . گپ و گفت نسل سوم با این بانوی موفق و البته خانه دار در این روزهای معطر به هفته گرامیداشت مقام زن و مادر لذتبخش خواهد بود . بویژه که او علاوه بر ترجمه آثار کلاسیک داستانی و منظوم دنیا، خطبه فدک حضرت زهرا(س)، زیارت عاشورا، خطبه غدیر خم، دعای عرفه، دعای ابوحمزه ثمالی، دعای کمیل، دعای ندبه، دعای توسل، دعای عهد، زیارت آل یاسین، زیارت جامعه کبیره، زیارت ناحیه مقدسه، زیارت وارث و بسیاری دیگر از ادعیه و زیارات ائمه معصومین را که مجموعاً ۴۶ متن شده به فرانسوی و انگلیسی ترجمه کرده است . ضمنا این خانم به زبان های فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیایی و به گفته خودش، کمی هم پرتغالی مسلط است .

■ مهتاب شجاعی

– چرا با اینکه امکان زندگی در ایتالیا به عنوان یک شهروند را دارید، باز هم در ایران مانده اید و مشغول ترجمه هستید؟

معلوم است! من عاشق ایران و نظام عزیزمان هستم. اصلا این جمهوری اسلامی بوده که به من به عنوان یک زن مسلمان و محجبه، امکان بروز استعداد را داده است و همه جا مرا به عنوان یک زن ایرانی مسلمان می شناسند. احساس غرور می کنم که در این آب و خاک مقدس، نفس می کشم و کار می کنم.

– می خواهم بدانم اگر در زمان طاغوت هم اینگونه با اقبال عمومی مواجه می شدید باز هم به ترجمه مشغول می شدین؟

عرض کردم، هویت من با جمهوری اسلامی گره خورده است و خودم را فرزند این نظام می دانم نه اینکه یک مترجم فعال که در هر شرایطی کار خودش را انجام دهد، خیر اینطور نیست. من عاشق کشورم و نظامم هستم و برای ترویج آموزه های دینی که عمیقا به آنها عشق می ورزم از هیچ اقدامی فروگذار نخواهم کرد. اصلا به خاطر همین عشق است که سراغ ترجمه آثار مذهبی رفته ام.

–چقدر اعتقاد دارید شانس در موفقیت موثر است؟

آن قدر به شانس اعتقاد ندارم. به گمانم همه چیز بستگی به میزان رحمت و برکت و رزق و روزی ای دارد که خداوند در زندگی هر مخلوقی مقرر فرموده است. بعد هم پشتکار و تلاش و فعالیت فردی، در موفقیت انسان بسیار مؤثر است. من از یک جا به بطالت نشستن و اعتقاد داشتن به این که انسان دارای خوش شانسی یا بدشانسی است به هیچ وجه خوشم نمی آید. همواره به انسان های کوشا و ساعی که با ایمانی باطنی به قابلیت ها و توانایی های خود در زندگی پیش می روند احترام می گذارم و می کوشم که خودم هم بدین شکل در زندگی عمل کنم و وقتم را بیهوده هدر ندهم. مگر چه میزان زمان برای ما باقی است؟ و آیان از زمان بودنمان در این عالم باخبریم؟ تمام این تلاش ها برای این است که آدمی در مدت زمانی که در این دنیای خاکی دریافت داشته است، بیشترین دروس لازم را برای معرفت خدا و شناخت خویشتن بیاموزد تا در هنگام مرگ و پرواز به عالم آخرت، با روحی تکامل یافته تر و عشقی بیش تر از پیش صادقانه و خالصانه به خداوند عالم، به محضر الهی بشتابد!

– علایق شخصی، تشویق خانواده یا احساس نیاز، کدامیک شما را به سمت ترجمه کشاند؟

علایق شخصی و سپس تشویق شوهرم در دورانی که بسیار بسیار جوان بود.

– چقدر از شغل خود راضی هستید؟

بسیار بسیار راضی هستم و خدا را از این بابت شاکرم. اما اخیرا به دلیل وضعیت ممیزی و نیز سرقت آثارم به وسیله ناشرانی (که هر شغلی می توانند داشته باشند مگر ناشر بودن) و بی ثباتی موجود در مسئله حقوق و مالکیت معنوی آثار برای مترجمان، کم کم به فکرم رسیده است کار ترجمه را کنار بگذارم و به کاری دیگر روی آورم. زیرا مادامی که مترجمی اطمینان نداشته باشد که آثارش به سرقت نخواهد رفت، می تواند با ذهنی آسوده و آرام و راحت، به کار اصلی که همانا ترجمه آثار است، مبادرت ورزد اما چند سال است هر آنچه را که ترجمه می کنم، با نهایت تأسف شاهد به سرقت رفتن آن می شوم بدون آن که هیچ دست یاری رساننده ای به سویم دراز شود و حق معنوی و مادی بنده محفوظ نگاه داشته شود.

– اگر مترجم نمی شدید چه شغلی را انتخاب می کردید؟

نویسنده یا شاعر می شدم. در نهایت، معلم در رشته ادبیات و عرفان اروپا یا علوم دینی.

– بهترین لحظه عمر شما چه زمانی بوده است؟

تا پیش از تشرفم به خانه خدا، روز ازدواجم و تولد فرزندانم. پس از تشرفم، نخستین لحظه حضورم در مدینه منوره در ساعت سه بامداد و سپس نخستین باری که نگاهم به خانه با عظمت خدا در مسجدالحرام افتاد و در همان حالت مجذوبیت، صدای مخصوص گام های طواف کنندگان و فریاد پرندگان را که در آن فضا می شنیدم.

– افسوس کدام لحظه در عمر خود را خوردید؟

این که چرا تا قبل از چهل سالگی، توفیق تشرف به مکه مکرمه را نیافتم، این افسوسی است که همواره می خورم. کاش از همان بدو تولد، به آن سرزمین زیبای وحی رفت و آمد کرده بودم!

– بزرگترین آرزوی حرفه ای شما چیست؟

این که پس از مرگم، مرا به عنوان خدمتگزاری صادق و مخلص برای خاندان اهل بیت (ع) درنظر بگیرند و توانسته باشم صدها و صدها اثر شیعی به زبان های گوناگون ترجمه کرده باشم.

– از فرزندان خود بگویید و اینکه دوست دارید آنها هم شغل شما را داشته باشند یا خیر؟

پسر بزرگم مترجم است و آرزو دارد که استاد دانشگاه در رشته ادبیات انگلستان باشد. شکر خدا، پسر بسیار درس خوان و جدی و متدینی است که در ترجمه آثار شیعی نیز بسیار تلاش می کند. دخترم هم دوست دارد که در رشته ادبیات فارسی خدمت کند. فرزند آخرم بسیار علاقمند است که پس از اخذ مدرک لیسانس ادبیات انگلیسی، رشته علوم سیاسی یا مطالعات نظامی را دنبال کند. دو فرزند اولم، دارای خصوصیات اخلاقی ای بسیار شبیه به خودم هستند، اما پسر کوچکم کاملاً شبیه پدرش است و به کارهای مردانه بسیار علاقه دارد.

– فرزندان شما با کدام آثارتان بیشتر احساس نزدیکی و لذت می کنند، آثار ترجمه مذهبی و یا غیر مذهبی؟

اکثر کتاب های فارسی ام را خوانده اند. درباره کتاب های انگلیسی و فرانسوی ام، تنها پسر بزرگم است که متون دینی انگلیسی ام را مطالعه می کند تا بعداً از یک رشته واژگان مخصوص اسلامی در ترجمه های خود استفاده کند تا معنایی دقیق و صحیح را به خواننده منتقل نماید. با آن که در کودکی به فرزندانم زبان های فرانسوی و انگلیسی و ایتالیایی آموخته بودم، متأسفانه امروزه، هر سه نفرشان تنها زبان انگلیسی و ایتالیایی را صحبت می کنند و فرانسوی را صرفاً می فهمند بدون آن که دیگر بتوانند به خوبی آن را تکلم کنند.

– خاطره ای از دیدار با رهبر انقلاب دارید؟

بنده نخستین بار در سال ۱۳۸۰ در برنامه «دیدار با فرزانگان» افتخار زیارت مقام معظم رهبری را از نزدیک یافتم و هرگز آن خاطره خوشایند از ذهنم محو نگردیده است. حضرت آقا، با نهایت محبت و دقت به عرایض و توضیحات بنده درباره آثار کلاسیکی که از ادبیات اروپا ترجمه کرده بودم گوش سپردند . در دیدارهای بعدی که بیشتر در نمایشگاه کتاب و فضاهای فرهنگی بوده، ایشان همواره با نهایت محبت از احوال پدرم و از ترجمه های جدیدم سؤال می فرمایند و بنا به فرمایش خود ایشان می دانم که به بنده و ترجمه های ناچیزم عنایت مخصوصی دارند و از کتاب های بنده، در کتابخانه شان دارند. گاه نیز این خود من بوده ام که این توفیق را داشته ام که شخصاً آثارم را به محضر ایشان تقدیم کنم. ای کاش حضرت آقا عنایتی می فرمود و درباره موضوع بسیار مشکل آفرین و نگران کننده این دوران که همانا «مالکیت معنوی آثار ترجمه شده» است، دستوری می دادند.

– شده آثارتان را سرقت کنند؟

زیاد! ما مشاهده می کنیم که ناشرانی قصد دارند یک شبه ره صد ساله بپیمایند و... نکته متناقض این ماجرا این است که این نوع ناشرانی که به سرقت معنوی روی می آورند، به سرقت آثاری «عرفانی» و «دینی» و «روحانی» می پردازند؛ سرقتی معرفتی برای افزایش معرفت جامعه از سوی یک عنصر به اصطلاح فرهنگی! کار این نوع ناشران، چه از نظر مادی (یعنی فروختن آثار در بازار کتاب) و چه از نظر معنوی (تضییع حقوق مولف یا مترجم) محکوم به فناست. از کتاب «در آغوش نور» بنده، سه چهار نمونه دیگر نیز چاپ شده است و همه همان عنوان کتاب مرا انتخاب کرده اند و عجبا بدون آن که ذره ای از انجام دادن این کار، احساس ناراحتی یا عذاب وجدان کنند! با این حال، حتی با وجود آن که بهای پشت جلد کتاب آن ها کمتر از بهای کتاب بنده است، باز هم مردم به خریدن ترجمه اصلی «در آغوش نور» که من ۱۵ سال پیش ترجمه کردم روی می آورند و جایگاهی برای آن ترجمه های بعدی در ذهن خود ایجاد نمی کنند.

– خودتان بیشتر با کدام کتاب مذهبی و یا ادعیه انس دارید و همیشه با قرائت حضرت امام سجاد(ع) عمیقاً آشنایی دارم و حالت خضوع و راز و نیازهای جانانه و صادقانه ای را که آن امام معصوم با خدای خود به انجام می رسانند، بی اندازه دوست مـی دارم. دعـای عـرفـه حـضـرت سیدالشهداء(ع) را بسیار دوست می دارم و در روز عرفه حتماً باید در اتاق کارم خلوت کنم و آن دعا را بخوانم. زیارت ناحیه مقدسه و دعای ندبه را نیز بسیار دوست می دارم. اما دعایی که هر روز می خوانم و فرزندانم نیز بحمدالله همین عادت را دارند، زیارت عاشورا است که در هر کجای دنیا که باشم، باید حتماً به صورت روزانه بخوانم.

– آیا برای کار متوسل هم شده اید به عبارتی دیگر تاثیر ترجمه این آثار معنوی بر زندگی شخصی و پیشبرد کارهایتان را حس کرده اید؟

من پیوسته برای همه کارهایم به خدای مهربان و پیامبر رحمت و ائمه اطهار (ع) متوسل مـی شـوم و ارادت و اخـلاص و احترام مخصوصی به حضرت فاطمه (س) و حضرت زیـنـب (س) و حـضـرت امـام سجاد(ع) دارم، تاکنون نشده است از بانوی بزرگ کربلا چیزی برای خود یا دیگران التماس کرده باشم و آن چیز بی درنگ اجابت نشده باشد! البته پس از ترجمه کتاب هایی دربـاره امـام حـسـن (ع) و حـضـرت سید الشهداء (ع) و حضرت ابوالفضل(ع)، چیزهایی دیده ام که حتی قابل بیان نیست و تنها در دلم، به صورت رازهایی سربه مهر باقی خواهد ماند. فقط این را بگویم که نیز سـخـاوت و مـهـربـانـی حـضـرت پیامبراکرم(ص) پس از آن که کتاب «پیام آور رحمت» را ترجمه کردم، به گونه ای است که کم ترین پاداش و برکتی که دریافت داشته ام آن بوده است که به محض اتمام کتاب در سال ۱۳۸۷ در روز تولد در حرم پیامبر (ص) حضور داشتم... در واقع، باید بگویم که من همواره از همه آن بزرگواران، بدون استثناء میلیون ها پاداش معنوی و مادی دریافت داشته ام که حتی در خواب و خیال نیز تصور وقوع یافتن آن ها را نمی دیده ام ... تأثیر ترجمه آثار شیعی در زندگی ام به گونه ای است که اگر روزی، حتی یک سطر مربوط به یک اثر اسلامی ترجمه نکنم، عمیقا احساس ناراحتی و عذاب وجدان و شرمساری می کنم. با ترجمه این آثار، پیوسته می کوشم با همه خوب و مهربان باشم، کارهای دیگران را راه بیندازم، هیچ کس را از خود نرنجانم و...

– کدام فراز از نهج البلاغه، مفاتیح، صحیفه سجادیه و یا کدام سوره از قرآن را بیشتر با خود زمزمه می کنید و چرا؟

آیات شریفه ای از قرآن مجید را اغلب برای خودزمزمه می کنم و یا به دیگران می آموزم تا آنان نیز اغلب با خود زمزمه کنند. آیه ۸۰ سوره مبارکه اسراء و آیه ۱۹ سوره مبارکه شوری و آیه ۱۲ سوره مبارکه حدید و آیات ۲۸۶-۲۸۴ سوره مبارکه بقـره را زیـاد تلاوت می کنم. سوره مبارکه فتح و اعلی و ضحی و انشراح را بسیار زیاد و در هنگام نماز می خوانم. دعای ۲۳ صحیفه سجادیه را بسیار دوست می دارم. و از نهج البلاغه نیز وصیت نامه حضرت امیرالمؤمنین(ع) را بسیار دوست می دارم و احساس می کنم که ارباب و مولایمان با حالتی بسیار مستقیم، با خواننده خود صحبت می فرمایند و آدمی دستخوش احساس خاصی می شود... من این وصیت نامه را آن قدر دوست می دارم که سال ها پیش، آن را به فرانسوی و انگلیسی نیز ترجمه کردم.

– فکر می کنید آثار ترجمه ای شما در مورد ترویج تمدن اسلامی که شاید انتشار معارف اسلامی به سایر زبان ها یکی از راه های بیان عمق و اهمیت شاخه های تمدن اسلامی باشد، موثر است؟

خیلی زیاد. در مورد ادبیات اسلامی، باید بگویم که وظیفه بسیار سنگین و جدی و همزمان خوشایند و جذاب و آسانی است زیرا متون اسلامی برای کسی که به دین خود مفتخر باشد و از آن چه پرستش می کند، احساس لذت و خوشنودی و افتخار دارد، می تواند مائده ای بسیار خوشایند و روح پرور برای ذهن و جان او باشد. به ویژه به دلیل ماهیت حقیقی و راستین آن متون، ترجمه کردن آثاری که آدمی عمیقاً دوست می دارد، موهبتی الهی و توفیقی خدایی است که بی شک در بیـان آمـوزه هـای بی نظیر تمدن اسلامی موثر است اگرچه نیازمند حمایت های مادی و معنوی دولت و دولتمردان است.

– دریافت جوائز مختلف، سلیقه و ذائقه شما را در انتخاب کتاب های بعدی که برای ترجمه در دست می گیرید، تغییر نمی دهد؟ آیا باعث نمی شود اثری را که شخصاً دوست دارید ترجمه کنید به خاطر در نظر گرفتن دلایل حرفه ای کنار بگذارید؟

نه! چون من دقیقاً می دانم خواستار ترجمه چه نوع آثاری هستم. من هرگز به سراغ برخی از کتاب ها نمی روم و در واقع، این یکی از خصوصیات معمول همه مترجمان حرفه ای است. آن کسی که به سراغ آثار جنایی می رود، دیگر به سراغ آثار منظوم نمی رود. و آن کسی که به ادبیات فرانسه یا روس علاقمند است، به سراغ ترجمه آثار خاور دور نمی رود و آن کسی که رمان های سیاه و غمزده را ترجمه می کند، هرگز سراغ کارهای عرفانی نمی رود. من به کتاب های دینی (متعلق به آیین ها و کشورهای گوناگون) بسیار علاقه دارم و از ترجمه آثار ادبی بسیار قدیمی و کلاسیک لذت می برم و به ترجمه شعر که کاری تقریبا غیرممکن از نظر تکنیکی و شاعرانه هست بسیار علاقمندم و همزمان به انواع کتاب های روانشناختی و عرفانی و ماورای طبیعی نیز گرایش عمیق دارم. بعلاوه اینکه جوائز معنوی در عالم آخرت، اصل است نه این جوائز دنیوی.

– ارزیابی شما از وضعیت نشر و شمارگان کتاب چیست؟

شمارگان کتاب، متأسفانه هر سال، پایین تر و پایین تر می رود. مردم توانایی خریدن هر کتابی را با مبلغ بالا ندارند. به همین خاطر است که نمایشگاه های کتاب، از چنین استقبالی از سوی مردم برخوردار می شود زیرا مردم برای بهره مند شدن از تخفیف نمایشگاه، این امکان را می یابند که کتاب های موردنظر خود را با نرخی پایین تر خریداری کنند.

– اهـل اس ام اس و چـت و وبـلاگ هستید؟

به ندرت با اس ام اس کار می کنم. آن هم فقط برای کارهای بسیار فوری یا آن هنگام که در اماکن زیارتی حضور دارم و برای دوستان و اقوام پیامکی ارسال می کنم. اساساً وقت این کارها را ندارم. تاکنون هم با هیچ موجودی چت نکرده ام و به سراغ وبلاگ ها نیز نمی روم. مگر آن که وبلاگ خاصی در ایران یا خارج از ایران، مطالبی درباره کارهایم نگاشته باشد. من فرصت انجام دادن این کارهای مدرن را ندارم!

– مهمترین دغدغه شما در زندگی؟

این که پس از پایان زندگی ام در این عالم خاکی با سبک ترین بار مادی به نـزد پروردگار خالقم بازگردم و این که خداوند و نبی خدا و ولی خدا در همه حال از من و اعضای خانواده ام راضی و خوشنود باشند.

– بیشتر اهل شکایت هستید یا سازش؟

اهل سازش با افرادی صلح جو و فرهنگی و خداپرستم و اهل شکایت و ستیز با افرادی پرخاش گر و گستاخ و غیرفرهنگی و عاری از دین و ایمان.

– الان فکر می کنید پررنگ ترین مشکل جامعه فرهنگی ما چیست؟

وضعیت کپی رایت و مالکیت معنوی.

– شایسته سالاری یا نخبه پروری؟

به گمانم شایسته سالاری و نخبه پروری هر دو یک معنا داشته باشد. به نظر من، در یک جامعه اسلامی وظیفه هر فرد این است که حرمت خود را با انجام دادن اعمالی شایسته و نیک، در جامعه ای سالم محفوظ نگاه دارد و همچنین دستگاه های دولتی و ادارات وسازمان ها نیز وظیفه دارند با نهایت ادب و احترام، حرمت یک فرد کارشناس و متعهد را محفوظ بدارند.

– تعریف شما از نسل سوم چیست؟

نسل سوم بسیار پخته تر از نسل من است. اما به همان نسبت بسیار زودرنج و کاهل تر از نسل من است. نسل من بسیار کوشا بوده است و هنوز هم هست، حال آن که به گمانم نسل سوم، آن قدرها کوشا نباشد.

– اهل شعر و شاعری هستید؟

معلوم است که اهل شعر و شاعری هستم! نخستین کتاب من در هفده سالگی از سوی انتشارات امیرکبیر منتشر شد و مجموعه اشعاری بود به نام «یکی قطره باران ...» که پدرم نام آن را برگزیدند. آن قدر به شعر علاقمندم که زیباترین و معروف ترین گزیده اشعار کشورهای ایتالیا، اسپانیا، آلمان، چین، روم و یونان باستان را به فارسی ترجمه کرده ام و امسال نیز به یاری پروردگار قصد دارم اشعار سرزمین فرانسه و انگلستان و پرتغال و روسیه را به فارسی ترجمه کنم.

خودم را فرزند این نظام می دانم نه اینکه یک مترجم فعال که در هر شرایطی کار خودش را انجام دهد، خیر اینطور نیست. من عاشق کشورم و نظامم هستم و برای ترویج آموزه های دینی که عمیقا به آنها عشق می ورزم از هیچ اقدامی فروگذار نخواهم کرد.

ترجمه متون اسلامی برای کسی که به دین خود مفتخر باشد و از آن چه پرستش می کند، احساس لذت و خوشنودی و افتخار دارد، می تواند مائده ای بسیار خوشایند و روح پرور برای ذهن و جان او باشد...
تأثیر ترجمه آثار شیعی در زندگی ام به گونه ای است که اگر روزی، حتی یک سطر مربوط به یک اثر اسلامی ترجمه نکنم، عمیقا احساس ناراحتی و عذاب وجدان و شرمساری می کنم.

نقد سوم

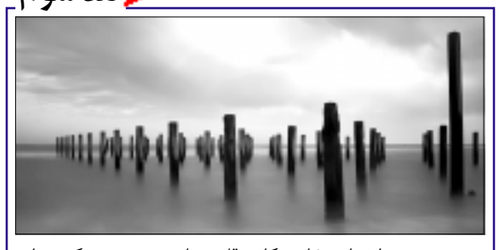

مهدیه وحیهی– اینجانب خاتون کاتب قلی نسل سومی، نمونه کپی برابر اصل میرزا قلمدون کیهانی – علیه الرحمه– اعلام می داریم دور دوم کارگاه روزنامه نگاری ویرایش دوم چند صباحی است شروع شده و بطور نامحسوسانه(!) به کار خود ادامه می دهد، فلذا از خواهران و برادران نو قلم و بی ادعا خواهشمندم با باز کردن چشم های تیز بین و تیزکردن گوش های باز(!) از دور دوم کارگاه نهایت استفاده را ببرید که در پایان نگویید اطلاع رسانی نشده...

دقت بفرمایید... وقتی مطلبتان را فرستادید و چاپ شد به اسم شما، آنرا خواندید ولی نشناختیدش این یعنی مطلبتان پر از ایرادات فنی و غیرفنی است، باید بیشتر یاد بگیرید، دود چراغ بخورید و فوت و فن نویسندگی را بیاندوزید.

وقتی مطلب را فرستادید و دیدید که همان موضوع با نام دیگری چاپ شده بدانید سایرین دقیق تر دیدند و بهتر نوشتند، باید بیشتر یاد بگیرید قلم ها بفرسایید و فوت و فن نویسندگی را بیاندوزید.

وقتی مطلب را فرستادید و با چند چکش کاری درست و حسابی، مطلبتان عالی شده نباید نا امید باشید، همان دود چراغ کفایت می کند.

و... وقتی مطلبتان را اینترنتی ارسال کردید و اعلام وصول هم نفرمودند آگاه باشید آنقدر نغز نوشتید که اهالی تحریریه ترجیح دادند صدایش را در نیاورند تا به اسم خودشان بچاپند!

پس... دور دوم از ویرایش دوم را از دست ندهید!

یادداشت سوم

بهانه ای برای مادرم...

«می گویم اگر شما این برنامه را برای این آوردید که اینجا خالی است ، از شنوندگان عذرخواهی کنید و بگویید: شنوندگان! متأسفانه به قدر این یک ساعت، برنامه ی مناسب شما پیدا نکرده ایم ؛ این یک ساعت تعطیل. این، خیلی بهتر و پرجاذبه تر و منصفانه تر است – رهبر انقلاب هفتم مرداد ۱۳۶۹»

❋

برادر ضرغامی! می شود در آن اتاق با شکوهتان، وقتی در مقابل آن همه مانیتور نشسته اید و شبکه های مختلف را رصد می کنید هر از چند گاهی، نگاهی هم به تولیدات واحد مرکزی خبر خودتان بیاندازید!؟ در همین یکی، دو ماه اخیر چند گزارش از صدا و سیمای شما پخش شد که به معرفی بانوان نمونه می پرداخت. بانوانی که از صبح تا عصر مشغول کار اداری بودند. بانوانی که نجاری می کردند، بنایی می کردند، به شکار می رفتند، پشّت لودر می نشستند، کامیون می راندند، آب حوض می کشیدند و... و در آخر با یک سکانس خلاقانه(!) آنها را در آشپزخانه منزل به دام می انداخت که بله... آنها آشپزی هم می کنند و بعد از اینکه ساعت ۵ بعد از ظهر خسته و کوفته به خانه آمدند خانه داری هم می کنند و به بچه ها هم می رسند. با این روند در آینده شاهد گزارش های بعدی واحد مرکزی خبر خواهیم بود که در آن بانوان وزنه بردار، رکورد رضازاده را می زنند، قهرمان کشتی می شوند و در مسابقه قوی ترین بانوان ایران هم شرکت می کنند!

برادر ضرغامی! ما چگونه بگوییم هیچکدام از بانوان نمونه اسلام نجار و بنا و قصاب نبودند؟! البته ممکن است در شرایط فعلی و بنابر مقتضیات یک خانواده، خانمی مجبور به کار شود اما اینها استثناء است، جزء است، نباید به عنوان یک نمونه کلی و به عنوان الگو در رسانه ملی بگویید و در دانشگاه ملی پخش شود و ملاک رفتار و عمل بانوان ما قرار گیرد. البته از صدا و سیمای ما که قرائت قرآن را قطع می کند و به جای آن پیام بازرگانی پخش می کند؛ این چیزها زیاد هم بعید نیست!

برادر ضرغامی! تصاویری که صدا و سیمای شما به عنوان الگوی زنان ما نشان می دهد، بیشتر به یانگوم و اوشین و هانیکو می ماند تا بانوان بزرگوار و ستایش شده در اسلام. حتما با پخش افسانه بادهای ۱ و ۲ و ۳ و... در آینده شاهد الگوهای جدیدتری خواهیم بود.

ثمره فرهنگ سازی هایی اینچنین، در دانشگاه همگانی کشور؛ می شود پخش تصاویر همان بانوان پلیسی که رژه می رفتند و پا بر زمین می کوبیدند و...! می گویند شخصی قریب به بیست سال در همسایگی دیوار به دیوار خانه حضرت زینب (س) زندگی می کرد و قسم می خورد که در این بیست سال، حتی یک بار، ولو آرام، صدای حضرت را نشنیده است. آن وقت ما هم دلمان خوش باشد که مثل کبری ۱۱ پلیس خانم تربیت کردیم که کماندو باشد و نه مددکار و همیار پلیس شهر!

برادر ضرغامی! می شود بگویید اصولاً ما برای چه انقلاب کردیم؟ برای اینکه نسخه کپی برابر اصل رفتار و منش و تفکرات و فرهنگ شرق و غرب را ترویج و توسعه دهیم یا یک الگوی جدید و تازه برخاسته از اسلامِ ناب را به این جهان به ظاهر مدرن اما ناامید و تشنه حقیقت، ارائه کنیم؟ به نظر شما صدا و سیمای ما اصلاً در این زمینه کاری کرده است!؟ یک نمونه از فعالیت های این سازمان عریض و طویل را، می توان در دکورهای سراسر تجمل و صحنه پردازی های پر زرق و برق تولیدات تلویزیونی دید که ترویج تمام نمای زندگی مصرف گرای غربی است.

ای کاش مهندس جان کمی هم به مادران شهدا می پرداختید که نه قهرمان بوکس بودند و نه رالی داکار را فتح کرده بودند، خانه دار بودند و